



تفکر یعنی بین تاریکی و روشنایی بودن / گفتگوی واقعی سخت‌ترین اتفاق ممکن

ابراهیمی دینانی گفت: تفکر یعنی گفت‌وگو. گفت‌وگو یعنی فکر کردن برای حل مسأله و یافتن راه حلی برای آنچه نمی‌دانیم و قصد انجام دادن آن را داریم. فرد که در تنهایی فکر می‌کند، با خود گفت‌وگو می‌کند.

ابراهیمی دینانی گفت: تفکر یعنی گفت‌وگو. گفت‌وگو یعنی فکر کردن برای حل مسأله و یافتن راه حلی برای آنچه نمی‌دانیم و قصد انجام دادن آن را داریم. فرد که در تنهایی فکر می‌کند، با خود گفت‌وگو می‌کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر گفتاری از دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی است که در شماره ششم ماهنامه گفتمان الگو منتشر شده است:

درباره رابطه گفت‌وگو و فلسفه باید گفت که گفت‌وگو ذات فلسفه است و فلسفه‌ای که در آن گفت‌وگو نباشد، فلسفه نیست. اساساً گفت‌وگو از فلسفه معنا می‌گیرد، یا قدری بالاتر برویم: از انسان. انسان را ناطق گویند. از قدیم الایام، از ارسطو پیش از ارسطو، در تعریف انسان گفته‌اند: حیوان ناطق. همچنان، بهترین تعریف انسان همین است. امروزه تعاریف بسیاری برای انسان به دست داده‌اند: حیوان صنعت‌گر، حیوان مخترع، حیوان اقتصادی از نظر مارکسیست‌ها، حیوان اراده کننده و دیگر تعاریف، اما هنوز هم هیچ تعریفی مانند تعریف انسان به حیوان ناطق نیست. اگر انسان ناطق نباشد، اقتصادی نیست؛ اگر انسان ناطق نباشد، خلاقیتی نیست اگر انسان نباشد چه و چه نیست.

ناطق بدین معنی نیست که من فقط سخن بگویم. باید بدانیم که تا گوش نباشد، سخنی نیست. می‌توان پرسید: اول سخن است یا اول گوش؟ کسی که نمی‌شنود، لال هم می‌شود. پس اول گوش است، نه زبان. خدا هم در قرآن کریم هرگاه از خود صحبت می‌کند، می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». سمیع را بر بصیر مقدم می‌دارد. بنابراین، از نظر بنده و کسانی که فلسفه خوانده‌اند، بهترین تعریف انسان همان حیوان ناطق است. نطق بهترین فصل مقدم و ممیز انسان است و هیچ تعریفی از این بهتر نیست.

برخی افراد مستمع ندارند، لذا می‌نویسند. آیا کسی که می‌نویسد، مخاطبی را فرض کرده یا بدون فرض مخاطب، نوشتن را آغاز کرده است؟ نویسنده فرض کرده که روزی کسی، نوشته‌اش را می‌خواند. اگر این فرض را داشت که تا ابد این کتاب خوانده نمی‌شد، آیا باز هم می‌نوشت؟ پس گفتن، بر اساس شنیدن است. تا کسی نشنود، نمی‌تواند بگوید و حالا هم که می‌گوید، شنونده مفروضی دارد.

گفت‌وگو و تفکر

اما فرض دیگری نیز مطرح است. گاه انسان مستمع ندارد، خط هم نمی‌نویسد، بلکه در تنهایی با خوش فکر می‌کند. این هم گفت‌وگوست. زیرا خود را مخاطب قرار می‌دهد و با خود سخن می‌گوید. او خود از یک طرف گوینده است و از طرف دیگر شنونده. به این «قید حیثیت» می‌گویند. از آن جهتی که می‌گوید، یک آدم است و از آن جهت که حرف خودش را می‌شنود، آدمی دیگر است. خود فرد، دو نفر می‌شود: می‌گوید و می‌شود.

به طور کلی تفکر یعنی گفت‌وگو. گفت‌وگو یعنی فکر کردن برای حل مسأله و یافتن راه حلی برای آنچه نمی‌دانیم و قصد انجام دادن آن را داریم. ما فکر می‌کنیم تا مطلبی را که خیلی واضح نیست، روشن کنیم. وقتی موضوعی خیلی روشن نیست، در واقع، یک پرسش است. آدمی تا پرسش نداشته باشد، فکر نمی‌کند. بنابراین، فرد که در تنهایی فکر می‌کند، با خود گفت‌وگو می‌کند. ممکن است کسی بگوید که من بدون پرسش تفکر می‌کنم. تفکر بدون پرسش محال است. از جهل مطلق، نه سوال وجود داد و نه فکر. علم مطلق هم این گونه است. خدا فکر نمی‌کند، زیرا علم مطلق است. در جهل مطلق هم فکر وجود ندارد. مثلاً دیوار هیچ‌گاه فکر نمی‌کند. آدمی فکر می‌کند، زیرا چیزهایی برای او روشن است و چیزهایی روشن نیست، بین تاریکی و روشنی به سر می‌برد. چیزهایی را اجمالاً و بداهه می‌داند و چیزهایی را نمی‌داند. فکر می‌کند تا از نادانسته‌ها به سراغ دانسته‌ها برود یا سراغ تفصیل آنهایی برود که اجمالاً می‌داند.

انسان نه نور مطلق است و نه ظلمت مطلق. بین تاریکی و روشنایی صبحدم است. این است که بزرگان حکمت گفته‌اند که مرغ حکمت هنگامی به پرواز در می‌آید که هوا کمی تاریک باشد؛ یعنی انسان بین تاریکی و روشنایی است: نه جهل مطلق است و نه

علم مطلق. می‌خواهد حرکت کند و از جهل به علم برود. به همین سبب، فکر بالذات حرکت است. البته، نه حرکت مادی و نه حرکت مکانی. بنابراین، تفکر یعنی بین تاریکی و روشنایی بودن. انسان بالذات اهل گفت‌وگو است: چه با دیگری، چه با خود.

برخی شروط گفت‌وگو

انصاف: اگر گفت‌وگو به درستی صورت گیرد و طرفین از روی انصاف با هم گفت‌وگو کنند و هر دو طرف طالب فهم باشند، هیچ مشکلی در عالم باقی نمی‌ماند.

صداقت: گفت‌وگو صداقت می‌خواهد که متأسفانه ایدئولوژی‌ها جایی برای آن نمی‌گذارند. البته گفت‌وگو بدان معنا نیست که فرد باید از عقایدش دست بشوید. عقاید هر کس محترم است و باید آن را حفظ بکند، اما در گفت‌وگو باید عقاید را در پرانتز بگذاریم و بر اساس تفاهم با طرف مقابل سخن بگوییم. توجه کنیم ما چه می‌گوییم و طرف مقابل چه می‌گوید و ببینیم که آیا این دو فکر با هم ارتباط دارند یا خیر. این کار تمرین می‌خواهد.

احترام: در گفت‌وگو فرد باید ادب را رعایت کند؛ یعنی احساسات طرف مقابل را جریحه دار نکند. وقتی احساسات دیگری را جریحه دار می‌کنید، او دیگر حال طبیعی ندارد. این مطلب را همه می‌دانند که باید احترام گذاشت و حرف تندی نزد توهین نکرد و احساسات طرف مقابل را جریحه دار نکرد. این‌ها معلوم است. شاید نصیحت گونه باشد اما این مطالب کمی فوق نصیحت است.

از خود فاصله گرفتن: مشکل گفت‌وگو از آنجا آغاز می‌شود که ایدئولوژی به میان می‌آید. فرد ایدئولوژی زده هیچ‌گاه حاضر نیست خلاف حرف‌های خود را بشنود، اما فیلسوف بر خلاف این عمل می‌کند. یک لحظه از خود فاصله می‌گیرد، عقایدش را در پرانتز می‌گذارد و حرف می‌زند. آیا می‌توانیم عقایدمان را در پرانتز بگذاریم؟ گفت‌وگوی واقعی سخت‌ترین اتفاق ممکن است. البته ممکن است بین دو فیلسوف رخ دهد. سقراط گفت‌وگو می‌کرد و اهل گفت‌وگو بود اساساً کاری جز گفت‌وگو نداشت.

انسان باید از خود فاصله بگیرد. این خصیصه انسان است و هیچ موجود دیگری نمی‌تواند از خود فاصله بگیرد. بدین معنا که می‌گوید: این من هستم و با همین منی که اینجا هستم، سخن می‌گویم. مولانا همیشه از خود فاصله می‌گرفته است: «زین دو هزاران من و ما، از عجا من چه منم» من از بدو تولدم تا وفاتم یک من هستم اما هر نفسی که می‌کشم یک من تازه است. چند من دارم؟ در هر نفس یک من دارم و از من، ماها ساخته می‌شود؛ در عین حال، منی وجود دارد که این منهای موضعی را می‌شناسد. من می‌فهمم این نفسی که می‌کشم، با نفس بعدی فرق دارم. آدم در دو نفس خود به اندازه یک نفس فرق دارد. آن منی که این نفس‌ها را می‌داند، من مطلق است. پس آدمی یک من مجرد و یک من انضمامی دارد.

نزاع از آنجا آغاز می‌شود که می‌خواهیم عقایدمان را به دیگران تحمیل کنیم. برخی اهل گفت‌وگو نیستند و نمی‌پذیرند که با آن‌ها گفت و گو کنیم. من گمان می‌کنم که اگر دنیا را به ابن ملجم می‌دادیم، باز نمی‌پذیرفت که حضرت علی (ع) را نکشد. با این آدم‌ها نمی‌شود گفت‌وگو کرد. با امثال بن لادن و داعشی‌ها راه گفت‌وگو بسته است، اما نباید گفت‌وگو را کنار بگذاریم. این همه آدم هستند که بی‌طرفند یا حداقل موضع داعشی ندارند. با این‌ها گفت‌وگو خیلی موثر است و راهی هم جز گفت‌وگو نیست. اگر بشریت به این ایده می‌رسد که درست گفت‌وگو کند؛ فکر می‌کنم که تمام مفاسد اجتماعی از بین می‌رفت.